

بررسی جلوه‌های آیین قلندری و عیاری در رمان کلیدر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱

ابراهیم کنعانی^۱

نیره کنعانی^۲

چکیده

رمان کلیدر اثر محمود دولت‌آبادی، یکی از رمان‌های برجسته‌ی معاصر است که بسیاری از آیین‌ها و باورهای پهلوانی و قومی منطقه‌ی خراسان را شناسانده است، به طوری که با پژوهش در آن، می‌توان به گنجینه‌ای ارزشمند از فرهنگ عامه‌ی خراسان دست یافت. وجود این گنجینه، نشان‌دهنده‌ی آن است که رمان کلیدر به پایگاه مناسبی برای انباشت و پاسداشت ذخیره‌های پهلوانی و قومی تبدیل شده است. آیین قلندری و آیین عیاری، از آیین‌هایی است که در شخصیت و رفتار برخی از شخصیت‌های رمان مورد بحث، نمود یافته است. در مقاله‌ی پیش رو، جلوه‌هایی از آیین قلندری و عیاری که در رمان کلیدر به آنها اشاره شده، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بر این اساس، پرسش بنیادین پژوهش این است که جلوه‌ها و مظاهر آیین قلندری و عیاری در رمان کلیدر چیست و کدام شخصیت‌های رمان توانسته‌اند صفات و ویژگی قلندران و عیاران را در شخصیت خود به نمایش بگذارند. در واقع، هدف از این پژوهش ردیابی اشارات، ویژگی‌ها و صفات قلندری و عیاری در شخصیت‌های رمان کلیدر است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد بسیاری از ویژگی‌ها و صفات قلندران و عیاران در رفتار و صفات برخی از شخصیت‌های رمان مانند ماه‌درویش، گل محمد، مدیار، ستار، گودرز بلخی و خان عمو قابل مشاهده است و همین امر، نشان‌دهنده‌ی رواج و گستره‌ی تاریخی و قومی آیین قلندری و عیاری در خراسان است. باید اشاره کرد که در رمان مورد بحث، عناصر و مظاهر فرهنگ عامه به گونه‌ای غیرمستقیم در فضا و بافت داستان

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد، نویسنده‌ی مسؤؤل

ebrahimkanani@gmail.com

۲. دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان nayyerehkanani@gmail.com

و در گفت و گوی شخصیت ها و یا در رفتار و کردار آنها، پنهان شده است. به همین دلیل، پژوهش در این اثر می تواند لایه های پنهان رمان را نیز بر ما مکشوف کند.

واژگان کلیدی: دولت آبادی، کلیدر، قلندری، عیاری، فرهنگ عامه

۱- مقدمه

رمان و داستان، به عنوان یکی از متن هایی است که می تواند بسیاری از آیین ها، سنت ها و باورهای فرهنگ عامه را در خود بازتاب دهد. جلوه های فرهنگ عامه، در رمان و داستان، به طور غیرمستقیم و ناخودآگاه انعکاس می یابد و خواننده با مطالعه و دقت در آنها می تواند با این جلوه ها آشنا شود. پژوهشگر فرهنگ عامه نیز با پژوهش در این آثار می تواند زوایای مختلف این آثار را رمزگشایی کند و جلوه های فرهنگ عامه را از درون آنها بیرون بکشد. رمان کلیدر، نوشته ی محمود دولت آبادی، یکی از آثار برجسته ی معاصر است که توانسته جلوه ها و نشانه های فرهنگ عامه را در خود بگنجاند و از این راه، به حفظ و ماندگاری این آیین ها و باورها، کمک بسیاری کند. مقاله ی پیش رو، مهمترین اشارات و ویژگی های آیین قلندری و عیاری در رمان کلیدر شناسایی شده و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که جلوه ها و مظاهر آیین قلندری و عیاری در رمان کلیدر چیست و کدام شخصیت های رمان توانسته اند صفات و ویژگی قلندران و عیاران را در شخصیت خود به نمایش بگذارند. در واقع، هدف اصلی پژوهش حاضر، پی جویی اشاره ها، نمادها، رفتارها و صفات قلندری و عیاری در شخصیت های رمان کلیدر است. این پژوهش نشان می دهد که بسیاری از ویژگی های قلندران و عیاران در برخی از شخصیت های مهم رمان کلیدر به خوبی قابل مشاهده و پیگیری است.

۲- آیین قلندری

آیین قلندری، یک آیین ایرانی گرای اسرارآمیز بوده است که در طول قرن‌های چهارم تا ششم هجری، در شکل پنهانی به فعالیت خود می‌پرداخته است. مشابهاتی که این آیین با بعضی از اصول ملامتیه داشته، در ذهن بعضی و در دوره‌هایی خاص سبب شده است که آن را همان مذهب ملامتیه معرفی کنند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۲). قلندریه در طول تاریخ با دو دیدگاه کاملاً متضاد شناخته شده‌اند. دیدگاه اول، همان مفهوم ملامتی است که قلندری را تا قلمرو عالی‌ترین مراحل ارتباط با خدا به اوج می‌برد و آن را هم مرتبه‌ی اولیاءالله قرار می‌دهد. اما دیدگاه دوم، آنان را تا مرز پست‌ترین شهوت‌راناں شکم‌باره‌ی ولگرد فرود می‌آورد، مردمی که هیچ کدام از اصول اخلاقی، اجتماعی و دینی را هرگز نپذیرفته‌اند (همان: ۵۱). این دو دیدگاه، در برخی از آثار نمود یافته است. نخستین شواهد نشان می‌دهد که قلندران از تصورات دیگران درباره‌ی خود ابایی نداشتند و در قیدِ چگونگی ظاهر و رفتار خود نبودند، اما در فاصله‌ی بین قرن پنجم تا یازدهم هجری، به تدریج از اهداف اجتماعی و مقاصد روحانی خویش دور افتاده و راه و رسم آنان به مجموعه‌ای از قیود و تشریفات ظاهری تبدیل شد (همان: ۸۰).

در قسمت‌هایی از کلیدر درباره‌ی آیین قلندریه و درویش‌های دوره‌گرد اشاره‌هایی دیده می‌شود. یکی از شخصیت‌های رمان که خود را قلندر می‌داند و نوعی تشبّه به قلندریان در رفتار او دیده می‌شود، ماه‌درویش است: «من یک قلندرم. قلندری که تنها گاهی می‌تواند پای خود را از بند خاک بیرون بکشد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۴۸۳-۴۸۴) و یا «ماه‌درویش این قلندر یگه‌گرد بیابان‌های خراسان» (همان، ج ۱: ۴۰). توصیفاتی که از شخصیت ماه‌درویش به عنوان قلندر در رمان وجود دارد، نشان دهنده‌ی رواج و گستره‌ی تاریخی و قومی آیین قلندری در خراسان است. اشاره‌هایی که در رمان دیده می‌شود، بیشتر توصیف ظاهر و رفتارهای قلندریان است که در دهه‌های قبل وجود داشته است. این توصیفات و رفتارها در این بخش تقسیم‌بندی می‌شود.

۱-۲- بلند کردن موها و داشتن گیس

مطابق اشاره‌ی رمان، موهای ماه درویش بلند بوده و گیس داشته است و این نکته نشان می‌دهد که قلندریان در دوره‌هایی، موی سر و ریش خود را بلند می‌گذاشتند: «گیس‌های قلندری من را به انگشت هایش می‌پیچاند. گیس‌هایم آن روزها براق بودند، پاکیزه بودند. شیر و خودش بر گیس‌هایم چنگ می‌زد و می‌شستشان» (همان، ج ۴: ۹۵۰). طبق اشاره شفיעی کدکنی (۱۳۸۷: ۷۸)، تراشیدن موی سر، ریش و ابرو از اصول اولیه‌ی قلندران بوده، اما این رفتار کم‌کم تبدیل به عکس شده است و قلندران به جای تراشیدن سر و ریش، موی سر و ریش خود را بلند می‌گذاشته‌اند.^۱

۲-۲- بستن شال بر کمر و پوشیدن ردای سفید

بستن شال بر کمر در بین قلندریان مرسوم بوده و بنا بر نظر محجوب (۱۳۹۳، ۱۰۹۱)، یکی از آدابی که در لنگرها وجود داشته، مراسم شد یا کمر بسته شدن بوده است.^۲ علاوه بر این، بنا بر اشاره‌ی رمان، قلندریان ردای سفید نیز می‌پوشیدند: «کلاهی شش‌ترک بر سر و پیچاپیچ گیس‌ها برون ریخته از زیر کلاه و افشان بر شانه، بر ردای سپید و زیننده‌تن. شال سبز بسته بر کمر و کشکول آویخته بر سر دست» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۴۸۲). هم‌چنین «بیابان ردای قلندران در بر کرده بود. از سر و گوش بوته‌های طاغ، تکه‌های آرام برف، بر زمین می‌افتاد» (همان، ج ۲: ۶۱۵). نکته‌ای که اغلب مورخان و پژوهشگران قلندریه از جمله شفיעی کدکنی (۱۳۸۷: ۲۲۵) نیز به آن اشاره کرده‌اند این است که قلندریان معمولاً جوال و گلیم می‌پوشیدند و ظاهراً بر این گلیم و جوال، وصله‌های بسیار می‌زدند و از همین جولوک ایشان بعدها تعبیر جَعَلَق در زبان فارسی رواج یافته است.^۳ هم‌چنین بر خلاف اشاره‌ی رمان (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۴۸۲)، رنگ جامه‌ی آنان معمولاً سیاه بوده است. اوحدی در غزلی، به پلاس سیاه‌رنگ به عنوان جامه‌ی قلندریان اشاره دارد:

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: شفיעی کدکنی، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۸.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: محجوب، ۱۳۹۳: ۱۰۱۹.

۳. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: شفיעی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۲۵.

تو در پلاس سیه‌شان نظر مکن به خطا که در میان سیاهی سپیدکارانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۲۵)

که این تغییر می‌تواند دلیل دیگری بر دگرگونی آداب، اعمال و پوشش قلندریان در دوره‌های بعد باشد.

۲-۳- گذاشتن کلاه

بنا به گزارش رمان، قلندریان کلاهی شش‌ترک بر سر می‌گذاشتند: «کلاهی شش‌ترک بر سر و پیچ‌پیچ گیس‌ها برون ریخته از زیر کلاه و افشان بر شانه، بر ردای سپید و زبینه‌تن» (همان، ج ۲: ۴۸۲). این کلاه مطابق نقل قول شفیعی کدکنی (۱۳۸۷: ۲۲۵)، دراز بوده و به آن "طُرطور" می‌گفتند. در یک رساله‌ی قلندری که در قرن یازدهم هجری در ماوراءالنهر تألیف شده، مؤلف کلاه قلندران را دارای چهار ترک می‌داند (همان: ۸۴).

۲-۴- همراه داشتن آلات آهنین

یکی دیگر از آداب قلندریان، این بوده که آلات آهنین همراه خود داشته‌اند. همان‌طور که شفیعی کدکنی (۱۳۸۷: ۲۲۵) نیز اشاره می‌کند، در دوره‌های پیشین، این ابزار شامل طوق، زنجیر، عصا و دَبّوس بوده و حتی آلت رجولیت خود را در حلقه‌ای آهنین می‌گرفتند تا از شهوت خود را محفوظ نگه‌دارند.^۱ اما در رمان، ماه‌درویش تبرزین و کشکول به همراه دارد: «شال بند بر کمر بست و تبرزین از دیوار برگرفت و کشکول برداشت» (دولت‌آبادی، ج ۲: ۴۸۱) و یا «شال سبز بسته بر کمر و کشکول آویخته بر سر دست» (همان، ج ۲: ۴۸۲).

۲-۵- شرکت در سماع

یکی از رسومی که درباره‌ی قلندریان ذکر شده، حضور آنها در مجالس موسیقی است که همان آیین سماع را به‌خاطر می‌آورد. در رمان، از تمایل ماه‌درویش برای حضور

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همانجا.

در مجلس سماع سخن رفته است: «دل بر سماع دارم، بر یاد بیدخت‌ام» (همان، ج ۲: ۴۸۴) و در ادامه «ماه درویش ... تبرزین بالا برد و به دور سر چرخاند و خود به چرخ درآمد ... ماه درویش به چرخ درآمده و میدان گرفته بود، ردا و دستار و تبرزین به رقص. درویش به سماع درآمده بود، پای کوبان و دست افشان» (همان، ج ۲: ۴۸۸). شفيعی کدکنی (۱۳۸۷: ۴۴) در این باره می‌نویسد: «تمام شواهد موجود نشان می‌دهد که قلندر مکانی بوده است که در آن اهل خرابات، قلاشان، مقامران، اوباش و رنود جمع بوده‌اند و در آن محل موسیقی ای شنیده می‌شده است که آن را مقام قلندر، راه قلندر یا طریق قلندر می‌نامیده‌اند».

۲-۶- در یوزگی و آوارگی

یکی از ویژگی‌های قلندریان، در یوزگی و آوارگی آنهاست. شفيعی کدکنی (۱۳۸۷: ۲۲۵) در این باره می‌نویسد، آنها پیوسته در سفر و آوارگی به سر می‌بردند و خود را "غریبان" می‌خواندند.^۱ در رمان، به این صفت قلندریان اشاره می‌شود: «درویش دوره‌گرد، گدایان قلندر ... بیش از دیگران بر سفره مردم چریده‌اند، در زندگی شان شریکند و در لابه لای آنها می‌لوند، می‌بویند و خود را به زندگانی آنها می‌مالند ...؛ مردم با قلندران و درویشان یکه‌گرد همواره رویاروی و هم‌پهلویند و دیدن این کسان به همان پایه به چشم‌شان عادی است که دیدار گوزن‌های کوهی» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۹-۴۰) و یا «درویشی اگر بر کشتزاری بارآور گذر می‌کرد، سالار کشتگاه بیش از این در بارش می‌بست» (همان، ج ۱: ۱۰۵)، گویا قلندریان با سر و پای برهنه‌گدایی می‌کرده‌اند و بنا به نظر شفيعی کدکنی (۱۳۸۷: ۳۹۷)، در موقع گدایی "الله دوست" می‌گفته‌اند.^۲ شفيعی کدکنی (۱۳۸۷: ۸۳)، در تأیید این صفت عیاران می‌نویسد: در دوره‌های پس از عصر تیموری، مفهوم قلندری با گدایی و دریوزه کردن وحدتی استوار یافته است، اگر مجموعه‌ی رسالات و نوشته‌های قلندری بعد از عصر تیموری را پیش چشم داشته باشیم، می‌بینیم که وجه غالب تمام آنها دریوزه و گدایی است و مقداری

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همانجا.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همان: ۳۹۷.

تشریفات برای توجیه این گدایی و درپوزه.^۱

۲-۷- اجتماع در لنگرگاه

یکی دیگر از آداب قلندریان، اجتماع آنها در لنگرهاست که در رمان نیز دیده می‌شود: «روزگاری به بیدخت بودیم ... قلندران بسیار بودند که آنجا هر سال روز معینی در آستانه ی پیر، جمع می‌شدند. ما هم بودیم. گدایی به شاهی برابر» (دولت آبادی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۴۸۷). قلندریان، مانند صوفیان و دیگر گروه‌های اجتماعی، برای تجمع خود، مکانی داشته‌اند که به آن "لنگر" یا "تکیه" می‌گفته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۷۸). در این لنگرها، شیخ، پیر و یا مرشدی وجود داشته که به آن "بابو" می‌گفته‌اند. بابو عنوان ویژه‌ی مشایخ قلندری بوده است.^۲

بیشتر آداب و ویژگی‌های قلندریان که به آن پرداخته شد، در شعری عامیانه از تقی‌الدین مغربی بیان شده است. در ترجمه‌ی بخش‌های آغازین این شعر که شفعی کدکنی (۱۳۸۷: ۱۴۳) نقل می‌کند، ویژگی‌های این گروه در قرن هفتم هجری بیان شده است: باید که در میان مردم آشکار شویم/ قلندری سر تراشیده/ بجای این کتان بپوشیم/ جلنگی از پشم خرفان/ یا دلقی را یا برهنه شویم/ با یارانی سر تراشیده و هشیار سر/ که نمی‌شناسند .../ زان پیشتر که مسطول شویم/ باید به کار خوردنی بپردازیم/ و با کجکول بر سر بازار برآییم/ در راه خدا از کله پز/ و باقلا فروش و هریسه گر/ هر که را بینیم بدو گوئیم: ای جان/ چیزی بده کی درویشان/ همه غریبان سرگردان/ در شبانگاه از بهر تو دعا خواهند کرد/ آنان صاحبان نفس‌های پاک‌اند.^۳

یکی دیگر از اشاره‌های که درباره‌ی قلندریان در رمان دیده می‌شود، کاربرد ضرب‌المثل "یک مویز و چل قلندر" است: «یک مویز و چل قلندر که نمی‌شود! همه‌اش مگر چی است یک جگر گوسفند؟» (همان، ج ۹: ۲۰۶۱).

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همان: ۸۳.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همان: ۳۶۲.

۳. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همان، ۱۴۳-۱۴۴.

۳- آیین عیاری

عیاران یکی از سازمان‌های مهم اجتماعی بودند که تأثیر زیادی در اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران داشتند و فضای استبداد زده‌ی جامعه‌ی ایرانی خود عامل اساسی در پیدایش این گروه بود. محبوب (۱۳۹۳: ۹۵۴)، عیاران را چنین معرفی می‌کند: این گروه، از مردم هوشیار و جنگاوری بودند که آداب و رسوم، تشکیلات و مقرراتی ویژه‌ی خویش داشتند. آنان، شیفته‌ی صفات پسندیده و کمالات انسانی بودند و می‌کوشیدند از اخلاقی بهره‌مند شوند که شایسته و برآورنده‌ی انسان کامل است و در این راه نه تنها به زبان، بل به جان می‌کوشیدند.^۱

واژه‌ی عیار در کتاب‌های فارسی، معانی نزدیک به هم دارد. دهخدا (ذیل "عیار") این واژه را این‌گونه معنی کرده است: «عیار بسیار آمد و شد کننده و گریزنده و مرد تیزخاطر، بسیار گشت کننده، آن که به هر سو دود از نشاط، مرد بسیار طواف کننده و کسی که بدون عملی آمد و شد کند. مردی که نفس و خواهش خود را رها کند. تردست و زیرک، حيله باز و فریبنده و دزد. کسی که جامه و سلاح مخصوص در جنگ همراه داشته باشد و مخفیانه کار کند». معین (ذیل "عیار") نیز این واژه را با معانی مشابه ذکر شده است.^۲ عیاری در تاریخ سیستان، تاریخ بلعمی و قابوسنامه، با مفهوم جوانمردی مترادف است (حسام پور، ۱۳۸۴: ۵۷). مطابق اشاره محبوب (۱۳۹۳: ۵۹۴)، در قسمتی از ایران نیز عیاران را "جوانمردان" می‌خواندند.^۳ اما اگر عیاری را در مفهوم جوانمردی محدود کنیم، معانی دیگر این واژه را که شامل شبروی، حيله گری، چالاکی، از جان گذشتگی، شجاعت، زیبایی، دزدی و غیره است، از آن گرفته‌ایم. پس عیاری، در یک معنای گسترده شامل همه‌ی این معانی است.

محبوب (۱۳۹۳، ج ۲ و ۱: ۹۵۷)، به نقل از ملک‌الشعراى بهار درباره‌ی واژه‌ی عیار می‌نویسد: به نظر می‌رسد این لغت از یک اصل فارسی باشد، زیرا ریشه و اصل عربی صحیح ندارد. اصل این لغت از کلمه‌ی "آیار" پهلوی است که آن را "اذیوار" نوشته و

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همانجا.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: معین، ذیل «عیار».

۳. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همانجا.

"ایبار" به تشدید خوانده و به آخر "ایار" و در زبان دری "یار" به حذف "الف" گفته‌اند. ناتل خانلری (۱۳۶۴: ۷۰)، سخن بهار را می‌پذیرد و شفيعی کدکنی (۱۳۸۸: ۳۰۲) نیز ضمن تأیید این نظر، بر این باور است: «اینکه برخی از شاعران واژه‌ی عیار را با تخفیف آورده‌اند، به ضرورت شعری نیست و از بقایای تلفظ قدیم آن در پهلوی حکایت می‌کند. این گونه تلفظ، از نخستین شعرهایی که ابوسعید ابوالخیر می‌خوانده تا مثنوی مولوی، شاهد بسیار دارد» (همانجا).

در ایران نمی‌توان برای پیدایش عیاری تاریخ دقیقی ارائه کرد، اما بیشتر صاحب نظران منشأ و ریشه‌ی آن را به پیش از اسلام می‌رسانند. از میان پژوهشگران، بهار (۱۳۸۵: ۲۱۹-۲۲۵)، به تفصیل درباره‌ی چگونگی پیدایش عیاری سخن گفته و معتقد است که باید ریشه‌ی این آیین را در ایران باستان و آیین مهرپرستی جستجو کرد. (همان: ۲۱۹) بنا به نظر او (همان: ۲۲۵)، خدای مهر به دلیل صفات روحانی، جنگاوری و شهرپاری، در دوران اشکانیان قدرت زیادی یافت و اعتقاد به اهورامزدا را در سایه قرار داد. بر اساس مهریشت، مهر ایزد عدالت و پیمان، دشمن سرسخت دروغ‌گویان و پیمان شکنان، حامی همه‌ی آفریدگان، نماد پارسایی، مهرورزی و پهلوانی بود. سازمان پهلوانی که شاید بتوان آن را اولین سازمان به اصطلاح جوانمردی خواند، در دوران اشکانیان، مهر را الگوی خود قرار داده بود. این سازمان، گاه با ظالمان در می‌افتاد و شهری را از دست زورگویان بیرون می‌آورد و یا با تردستی اموال به غارت رفته‌ی مظلومان را از ظالمان باز پس می‌گرفت.^۱ با توجه به پیشینه‌ای که بهار درباره‌ی عیاران ارائه می‌دهد، می‌توان گفت، آیین عیاری از جمله‌ی آیین‌های سنتی و ریشه‌دار در تاریخ، فرهنگ و ادب ایران است. در ابتدا عیاران که خود را جوانمرد می‌دانستند، گروهی بودند که به اصول اخلاقی سخت پای بند بودند و همه‌ی تلاش خود را صرف کمک به ضعیفان می‌کردند، اما با گذشت زمان بعضی از آنان روی به خوش باشی، عشرت رانی و تقویت نیروی بدنی آوردند. صادق هدایت در داستان داش آکل، به درستی توانسته سیر تحول شخصیت عیاران را از مفهوم اول به سمت لوطی‌گری نشان دهد (هدایت، ۱۳۸۳). او در این داستان، دو دسته

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: همان: ۲۱۹-۲۲۵.

عیاران را رو در روی یکدیگر قرار داد. داش آکل، عیاری از تبار سمک‌ها است که در راه وفای به عهد و درستی حاضر می‌شود جان خود را فدا کند و کاکارستم، عیاری است از تبار کلوها و مشت‌ها (حسام پور، ۱۳۸۴: ۷۲).

برخی دلیل گرایش جوانمردان به لوطی‌گری را تحولات سیاسی - اجتماعی می‌دانند. شعبانی در منبعی تحت عنوان "مروری کوتاه بر تاریخ ایران" می‌نویسد: تغییراتی که به تدریج در ساختمان سیاسی - اجتماعی ایران رخ داد، موجب شد که این گروه، بیشتر به سمت لوطی و مشت‌گرایش پیدا کنند. از طرفی، عوام بودن آنان را به سمت شوخ‌طبعی، بی‌بندوباری و هرج‌ومرج‌طلبی سوق داد و این امر سبب گردید که آنها از طریق راهزنی و دزدی از منازل توانگران، امرار معاش کنند و از این طریق به یاری بیچارگان برخاستند (کرمی، ۱۳۸۵: ۶۰، نقل از شعبانی، ۱۳۸۷). با وجود این، عیاران همیشه مورد ستایش مردم بودند، چون از میان مردم بر می‌خواستند و درد آنان را بیشتر از حاکمان بی‌درد درک می‌کردند. از این رو، مردم کوشیده‌اند با داستان‌های عامیانه‌ای که درباره‌ی عیاران ساخته‌اند، به گونه‌ای تلاش‌های آنان را پاس دارند.

ویژگی‌هایی که برای عیاران در کتاب‌های مختلف ذکر شده، نشان می‌دهد که این گروه با دو مفهوم متضاد در بین مردم شناخته می‌شدند: گروهی عیاران را دزد، خیانت‌کار و حيله‌گر می‌دانستند که باید مجازات و کشته شوند. اینان معمولاً صاحبان مال و ثروت‌های بادآورده و یا صاحبان زور و قدرت بودند که مورد تعرض عیاران واقع شده بودند. در مقابل طبقات محروم، فقیران، بیوه‌زنان و ضعیفان، عیاران را جوانمرد، پهلوان و شجاع می‌دانستند. در رمان نیز به هر دو مفهوم عیاری اشاره می‌شود. هم‌چنین بسیاری از ویژگی‌های عیاران واقعی در شخصیت‌هایی مانند گل محمد، ستار و بلخی به چشم می‌خورد. علاوه بر این، در رمان به مرام و مسلک عیاران خوش‌مشرب که در دوره‌های بعد به صنف عیاران وارد می‌شوند نیز اشاره می‌شود که شخصیت‌مدیار، نمونه‌ای از این گروه است.

در رمان، برخی از شخصیت‌ها از ویژگی‌های عیاران برخوردارند. یکی از این شخصیت‌ها، گل محمد است که صفات عیاران گذشته را به خاطر می‌آورد. شخصیت دوم، مدیار است

که از عیاران خوش مشرب و خوش گذران است. شخصیت سوم، ستار است که روحیه‌ی انقلابی دارد و دارای منش اخلاقی است. شخصیت دیگر، گودرز بلخی است که پهلوانی عیارمنش است. این شخصیت‌ها، در منش عیاری صفات مشترک زیادی دارند، اما تفاوت‌هایی نیز بین آنها وجود دارد. به طور کلی با توجه به ویژگی‌های عیاران در رمان، می‌توان صفت‌های آنان را به صورت زیر تقسیم‌بندی کرد:

۳-۱- عیاران، حامی ضعیفان و بی‌چیزان هستند و مردم هم به آنان چشم امید دارند و گل محمد نیز چنین است. در رمان، صحنه‌هایی است که در آن گل محمد برخی از خرده‌مالکان، توانگران و کسانی را که اموال رعیت را دزدیده یا به غارت برده‌اند، ابتدا محاکمه کرده، سپس اموال به غارت رفته را به زور از آنان می‌ستاند و به مردم باز می‌گرداند: «گل محمد برای مردم، برای تنگدستان و مستمندان، برای آن توده‌ی پراکنده و آن خیل عظیمی که هزاره‌ها چشم به راه ناجی وانگاه داشته شده‌اند، جلوه‌ای امیدبار بود. یک امید زنده بود و تجلی روشن و آشکار آرزوهای فرومانده و فسرده شده بود» (دولت‌آبادی، ج ۷: ۱۵۸۷). و یا «گل محمد اما آن گونه که در گوش و زبان مردم بود، راه به عیاری می‌برد و گمان مردمان را که گل محمد خود قانون بود، برکشیده و کوبنده در برابر دولتمندان و اوفتاده و برگیرنده در کنار دگر مردمان» (همان، ج ۷: ۱۵۸۸).

۳-۲- عیاری در تقابل با دزدی، شبروی و یاغی‌گری قرار می‌گیرد و در این مقایسه، گل محمد در کسوت عیار واقعی ظاهر می‌شود: «بازتاب کردار و کنش گل محمد، آن گونه که آوازه شده بود، شمایی دیگر از گل محمد در خیال عبدوس، نشان زده بود. نشانی ورای آنچه عبدوس چوپان پیش از این از یاغیان در سر داشت. آن چه عبدوس پیش از این از یاغیان می‌دانست، سایه‌ای وهم‌آلود و هیأتی پلشت بود از خشونت و زشتی که جلوه‌ی بارز آن راهزنی بود و غارت. چنگ و چشمانی کمین گرفته در خم و پیچ راه و گردنه‌ها، تشنه‌کام هجوم. شبی دهشتناک از مردمانی نابهنجار و به غایت بی‌ترحم ... اما آن گونه که در پیچیده بود، گل محمد نه از آن جانوران دوپای و صدندان بود و نه لاجرم همکنام ددان. گل محمد دستانی براه داشت و مردم بیابان نه بس از او به

تنگ نبودند، بلکه فراخی روزی می جویدند در سایه ی او» (همان، ج ۷: ۱۵۸۷-۱۵۸۸).
 ۳-۳- عیاران از دولت مندان باج می گرفتند و در مقابل کسانی قرار داشتند که مدعی کمک به مردم بودند، اما سرسپرده ی دولت شده بودند: «دولتمندان بلوک را هول و ولای گل محمد در گرفته است که می دیدند و می شنیدند همان باد در آستین انداختگان، اکنون به خواری و چاپلوسی می کوشند تا خود را یار و شناسا و همباده ی گل محمد به شمار آورند و چنین بنمایانند که ایشان را با پسر کلمیشی سر و سرّی است از سر خودگانگی، هر چند این وانمایی ها مانع از آن نمی شد تا گل محمد باج از ایشان نستاند. آن دگر یاغیان که عبدوس به آوازه بشنیده بودشان، همه ی تلاش شان همبری و همنشینی با دارایان و دیوانیان بود و فرجام کارشان نیز کمتر در غلتیدن از گرده گاه گردنه ای بود به شلیک گلوله ای که بیشتر در اوفتادن بود در آستانه ی تسلیم و پذیرفتن و فخر بازوی مُجاز ستم شده، یا جواز جنایت از دفتر دیوان ستانیدن و به هیأت تفنگچی حکومت درآمدن، تا آن چپاول و تاراج بتوانند بی دغدغه و بی محابا دنبال گیرند» (همان، ج ۷: ۱۵۸۸).

۳-۴- ایثار، شجاعت و بخشیدن جان، از صفات اصلی و از نشانه های عیار واقعی بوده که در شخصیت گل محمد جمع شده است. در رمان وقتی مظلومیت و برحق بودن گل محمد ثابت می شود، او را عیاری واقعی می خوانند: «خیلی جوانمردی می خواهد. اگر ما رفته ایم به کمک و گل محمد هم در همچه وضعی ما را رد کرده، پس فی الواقع که درس عیاری را به حق آموخته بوده» (همان، ج ۱۰: ۲۳۷۳).

۳-۵- زرنگی، چابکی، سبک سری، شراب نوشی، میهمان دوستی، گشاده رویی، خوش زبانی، خودسری، راه زنی، خواری ناپذیری، خوش خلقی و آراستگی، جوانمردی و ... این رفتارها، در دوره هایی جزء ویژگی های عیاران بوده است. در رمان، مدیر عیار خوانده می شود و شخصیت او با این ویژگی ها توصیف می شود. او شخصیتی عاشق پیشه و سرزنده است که زندگی را با تمامی زیبایی ها و شادکامی هایش می خواهد. «این همو بود! مدیر عیار که بی صدا شده بود!» (همان، ج ۱: ۱۴۶)، «مدیار برای خود عیاری است. یک پا جولیک است. عمویت را می گویم. قبراق و زرنگ است» (همان، ج ۱:

۲۵)، «مدیار یک لاقبا، و یک سر یک کلاه است. دنبال مال مفت می دود» (همان، ج ۱: ۹۹)، «مدیار، عاشق و عیار- از آن گونه مردم کمیابی که انسان با همه ی کاستی ها که در ایشان می شناسد، بسیار می خواهدشان- سبک بال و چابک بر اسب تیز تک خود نشسته بود» (همان، ج ۱: ۱۳۲)، «کمتر پای بند دادوستد مال داری و بیشتر دل خوش گشت و گذار و سبک سری. از آن قماش که دنیا را با همه ی حواس، و بیش از همه با چشم ها می خورند. خوش به این که بر قالیچه ای ریز بافت و قواره، کنار به کنار همدمی و همزبانی در سایه ی بیدی بر لب جوی باغستانی بنشیند، شراب خانگی بنوشد، خوش بگوید و خوش بشنود ... میهمان خواه و میهمان دوست. سرمست و شاد از اینکه در سیاه چادر خود، به فصل مسکه و قیماق، بتواند با گشاده رویی و فراخ دستی از پس پذیرایی های دلچسب برآید. خوش زبان در گفتار و چیره دست به کردار. مرد بزم و مرد رزم. برخوردار از ظرافت و هم خشونت. به جایش بی بند و بار و در همه حال خودسر ... دست و دل باز در همه کار، مگر کار ... تن تنها در بند نان خود نبود. سال اگر تنگ بود، مدیار راه بگیری را بیشتر می پسندید، تا چون کنه به زمین چسبیدن را و روزگار اگر تنگش را می کشید، ستمگر پیشگی بیشتر می پسندید تا خواری پذیری را. بیزار از گردن کج و دل شکسته، به خود بالنده و شیفته بود» (همان، ج ۱: ۱۳۳)؛ «با همه ی جوان سری هایش خواستنی بود، خوش خلق و خوی و آراسته. الدنگ بود، اما ناجوانمرد و بی حیا نبود» (همان، ج ۱: ۱۸۷). یکی از صفات عیاران که در شخصیت مدیار نیز به آن اشاره شد، نوشیدن شراب است که در بین عیاران به شادی خورن مرسوم بوده است. زمانی که عیاران، نخستین بار یکدیگر را می بینند و می خواهند از آن پس در گروه عیاران قرار گیرند، به شیوه ای ویژه و در مراسمی خاص شراب می نوشند و از آن پس خود را شادی خورده ی دیگری می دانند. در داستان سمک عیار درباره ی این صفت عیاران چنین آمده است: «قایم عیار که پهلوان نیز خوانده می شود، به سمک عیار می گوید: ای پهلوان ... مرا قایم بدان خوانند که هر کاری که خواهم از پیش برم و در هر کار مختارم. دیگر پنج هزار مرد شادی خورده دارم» (بهار، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

۳-۶- صفاتی چون رازداری، پنهان کاری، چاره اندیشی، بیداری و احتیاط، کمک کردن

به دیگران بدون هیچ چشم داشت و ...، از دیگر ویژگی های عیاران به شمار می آید که در شخصیت ستار دیده می شود، البته بخشی از این صفات به دلیل شخصیت سیاسی ستار و حزبی بودن او است. ستار که یکی از افراد حزب توده است، بعد از آشنایی با گل محمد، زندگی و آرمان هایش ارتقاء می یابد و سرانجام در کنار گل محمد کشته می شود: «مغیلان ... سوی نادعلی چرخید و درواستاندن جام از او، ستار را به اشاره نشان داد و گفت: از آن ناقلاهای روزگار است. این جور که خوابیده، دل آدم به رحم می آید، معصوم می نماید، اما به این جوری اش نباید نگاه کرد، یک رند و عیار کامل عیار است» (همان، ج ۹: ۱۹۸۴). در بخشی از رمان، رازداری و وفاداری ستار نسبت به گل محمد و صبر و تحمل او در برابر شکنجه های مأمور حکومت، به تصویر کشیده می شود: «انگار خود غزنه هم متوجه حرکت تند دست خود نشد که چوب چرم پیچ را به صورت ستار کوبانید ...، دزدها و قاتل ها را تو از زندان فراری دادی! برای چی؟ به چه قصدی؟ ستار گفت: من کسی را فراری ندادم، جناب سروان. آنها خودشان با پای خودشان فرار کردند!» (همان، ج ۵: ۱۰۸۲-۱۰۸۴). در نمونه ی دیگر به دستگیری ستار از مردم آن هم بدون هیچ چشم داشتی، اشاره می شود: «آخرین لقمه را ستار قورت داد، لب و چانه اش را پاک کرد و با لبخندی نرم گفت: درش بیار، عمو جان. حساب و حساب کشی کار پيله ورهاست، نه کار ما و شما. گیوه را در بیار، مزدش را پای چای بعد از ناشتا می گذاریم. ها مادر؟» (همان، ج ۳: ۷۴۲).

۳-۷- عیاری در برخی موارد، در مفهوم پهلوانی به کار می رود که گودرز بلخی نماینده ی این مفهوم عیاری است. اسحاقیان (۱۳۸۳: ۲۱۲-۲۱۵) نیز گودرز بلخی را نماد پهلوان عیار می داند و به ویژگی های او اشاره کرده است. پهلوانی، میهمان نوازی، ضعیف پروری، خواری ناپذیری، ایستادگی در برابر صاحبان زور و ثروت و به مسخره گرفتن آنان و ...، از جمله صفاتی است که بلخی با آن توصیف می شود. صفت عیاری وی، او را به برخی رفتارها می کشاند که دیگران از انجام آن ناتوانند. پهلوانی، ویژگی اصلی او است، حتی نامش نیز یادگار روزگار عصر اساطیری شاهنامه و یادآور جغرافیای کهن خراسان است: «کمرگاهش را در کمان دو دست چنان فشرد که دردی سیاه در پیشانی

بلوچ تأیید و در جا سستش کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳، ج ۴: ۹۶۵). او سخت مهمان‌نواز و ضعیف‌پرور است و به غریبان و ضعیفان پناه می‌دهد: «و مردم ما، آن بازماندگان از تبار عیاران، چه شوق غریبی در چشمانشان شعله می‌کشد به هنگام گرفتن دستانی که پناه خواه آمده‌اند: پناهم بده، پهلوان! فقط امشب!» (همان، ج ۶: ۱۴۸۸). بلخی همانند پهلوانان، به انجام هر کاری تن در نمی‌دهد: «اما بلخی ما به این خرده‌پایی تن نداده بود ...، اما درو را بلخی کار مردان می‌دانست و خود از بهترین دروگران قلعه چمن بود» (همان، ج ۱: ۳۱۱).

گودرز بلخی هم‌چنین از منش افتادگی و بی‌زبانی گروهی از مردم که زبون لقمه‌ای نان می‌شوند، بیزار است و این بیزاری، صفت پهلوانان است که هر کس را چون خود با عزت می‌خواهند: «بلخی فرودست‌ها را خوار می‌شمرد، همان رعیت و رعیت‌منشی ایشان را» (همان، ج ۱: ۳۱۰). گل محمد نیز همانند بلخی، خوارمنشی مردمان را بر نمی‌تافت و آنان را به دلیل این صفت، سرزنش می‌کرد: «تو این مورچه‌ها را بهتر از من که نمی‌شناسی! پای نفع‌شان که برسد، پدرشان را هم از گور بیرون می‌کشند و می‌سوزانند. این جماعت با خوشه‌چینی بزرگ شده‌اند، چشم‌هاشان تنگ است، ... یک کف دست زمین و پنج من تخم کشت! این است همه چیزشان! ... حالا تو می‌خواهی که برای هم‌چو مردمانی چه کارهایی بکنم؟ ... خیال می‌کنی بی‌خودی ازشان بدم می‌آید؟ نه! ... مثل بزهای پیر از صدای تفنگ می‌ترسند ... من از آدم ضعیف بدم می‌آید» (همان، ج ۷: ۱۷۳۳). زبان طعن و طنز بلخی که پیوسته مایه‌ی آزار دشمنان او است، از جمله منش‌های فردی اوست: «آقا سلام! آقا سرت به سر شاه می‌ماند! آقا! فرخ هندی یکی تازه آورده، کم سن و سال است. تازه آمده توی کار، تا دست مالی نشده ...» (همان، ج ۶: ۱۴۵۳).

یکی دیگر از شخصیت‌های رمان که عیاران را به خاطر می‌آورد، خان عمو است: «او، خان عمو، لحظه‌ها را می‌قاپید، چپاول می‌کرد، می‌چشید و دم را قدحی سر می‌کشید، خوش‌دار مستی. زمانه را چنان می‌پسندید که اسبی باشد، اسبی تا بر آن نشست، سوار بر او شدن، حتی اگر مهار نتوانیش» (همان، ج ۴: ۸۸۸). در رمان، برخی از مردان

کلمیشی به علت اوضاع اقتصادی - اجتماعی و از دست دادن هستی خود، به عیاری و دستبرد به مال اربابی کشیده می شوند، خان عمو نیز که هرچه عرصه بر او تنگ تر شود، او هم عرصه را بر مال التجاره‌ی لاشخورهای خوش خور و خواب او تنگ تر می کند (همان، ج ۴: ۸۸۲)، اما هیچ گاه دست تعرض بر ضعیفان دراز نمی کند: «بیابان خدا پر از نعمت است. ما هم به اندازه‌ی رزق خودمان از رویش ور می چینیم ... ما که نمی خواهیم به مال بیوه زن ها دست دراز کنیم. ما گوشت را از گرده‌ی گاو می کنیم، از گرده‌ی ارباب ها» (همان، ج ۲: ۳۸۷).

در رمان، به رسم دیگری از رسوم عیاران اشاره می شود که رسم خنجر داشتن در ساق موزه است. شخصیت های ایلپاتی رمان، به خاطر شرایط، مکان و نحوه‌ی زندگی همیشه ابزاری برنده همراه خود داشتند. در این جا به خاطر تشابه این صفت با یکی از رفتارهای عیاران، نمونه‌هایی از رمان نقل می شود: «بیگ محمد خم شد، کارد از بیخ پاتاوه به در کشید و رو به خواهر رفت» (همان، ج ۱: ۲۱۲) و یا «گل محمد، چشم ها به خون نشسته، رگ های شقیقه و پیشانی به در جسته ... خمید، کارد از بیخ پاتاوه به در کشید، دیگر نگاه در چشم کسان خود نتوانست» (همان، ج ۱: ۳۶۱) و یا «خان عمو گزلیک از بیخ پاتاوه بیرون کشید و در چشم برهم زدنی ریسمانی از میان به دونیم کرد» (همان، ج ۲: ۶۱۲).

نتیجه

آیین ها و باورهای فرهنگ عامه‌ی منطقه‌ی خراسان در رمان کلیدر بازتاب یافته است و نگارندگان از این طریق توانسته اند گنجینه‌ای ارزشمند از آیین ها و باورهای قومی را حفظ و معرفی کنند. آیین های قلندری و عیاری، از جمله آیین هایی است که به طور غیرمستقیم اشارت آن را در رمان مشاهده می کنیم. این آیین ها هر چند به طور آشکار در روایت رمان نمایان نشده، اما اشاره ها، نموده ها، ویژگی ها و صفات قلندری و عیاری در رفتار و کردار شخصیت های رمان قابل پی گیری است. ماه درویش، از جمله شخصیت هایی است که نوعی تشبّه به قلندریان در رفتار او مشاهده می شود. بلند کردن

گیسو، بستن شال و پوشیدن ردای سفید، گذاشتن کلاه، همراه داشتن آلات آهنین، شرکت در سماع، در یوزگی و آوارگی و اجتماع در لنگرگاه، از ویژگی‌های مثبت و منفی عیاران است که در شخصیت‌های رمان دیده می‌شود. برخی از شخصیت‌های رمان مانند گل محمد، مدیاری، ستار، گودرز بلخی و خان عمو، ویژگی‌های صفات عیاران را در رفتار و کردار خود نشان می‌دهند. ویژگی‌ها و صفاتی مانند دفاع از حقوق ضعیفان و یاری مظلومان، تقابل با مفهوم دزد و راهزن، گرفتن حق مظلومان از ظالمان و ثروتمندان، ایثار، شجاعت و بذل جان، زرنگی، چالاکي، جوانمردی، خوش خلقی، رازداری، چاره‌اندیشی، پهلوانی و ... از جمله ویژگی‌های عیاران است که در شخصیت‌های رمان دیده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان دهنده‌ی رواج و گستره‌ی تاریخی و قومی آیین قلندری و عیاری در خراسان است.

منابع

- اسحاقیان، جواد (۱۳۸۳). کلیدر، رمان حماسه و عشق. تهران: گل آذین.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۵). جستاری در فرهنگ ایران. به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: اسطوره.
- حسام پور، سعید (۱۳۸۴). "نقش عیاری در فرهنگ و تمدن ایرانیان". *مطالعات ایرانی*، سال چهارم، ش ۸ (پاییز): ۵۳-۷۳.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۹۳). کلیدر. تهران: فرهنگ معاصر.
- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۰. ذیل "عیار".
- شعبانی، رضا (۱۳۸۷). مروری کوتاه بر تاریخ ایران. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی). تهران: سخن.
- ----- (۱۳۸۸). تازیانه‌های سلوک: نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی. تهران: آگاه.
- کرمی، مریم (۱۳۸۵). "بررسی سبک روایت سمک عیار". پایان‌نامه کارشناسی

- ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان.
- محبوب، محمد جعفر (۱۳۹۳). *ادبیات عامیانه ی ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- معین، محمد. *فرهنگ فارسی*، ج ۱۳. ذیل "عیار".
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۴). *شهر سمک*. تهران: آگاه.
- هدایت، صادق (۱۳۷۹). *فرهنگ عامیانه مردم ایران*. به کوشش جهانگیر هدایت. تهران: چشمه.
- ----- (۱۳۸۳). *داش آکل*. تهران: راویان مهر.

